

چشم‌انداز جهانی شدن در منطقه خاورمیانه^۱

مرادعلی صدوقی^۲

بنا به اعتقاد بعضی از تحلیل‌گران، گفتمان جهانی شدن به‌ندرت به خاور میانه به عنوان یکی از مناطق تأثیرگذار در نظام بین‌الملل رجوع می‌کند، زیرا طی سی سال گذشته، تمام کشورهای این منطقه به استثنای تونس گرفتار جنگ یا ناآرامی داخلی یا یک اختلاف مرزی بوده‌اند. هدف این گفتار، بررسی میزان گسترش جهانی شدن و رجوع آن به منطقه خاور میانه یا میزان استقبال کشورهای منطقه از آن، چالش‌های فراروی جهانی شدن در منطقه، طرح‌های قدرت‌های بزرگ برای جهانی شدن یا منطقه‌ای شدن در منطقه خاورمیانه و پیامدهای سیاسی جهانی شدن برای این منطقه است.

جهانی شدن از محوری‌ترین واژه‌ها یا روندهای تعریف‌کننده محیط بین‌المللی و ملی و ماهیت معرفت و فعالیت‌های بشری در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم است و با توجه به انقلاب دائمی در فن‌آوری اطلاعاتی، تا آینده قابل پیش‌بینی چنین خواهد ماند. بر اساس یک تعریف، جهانی شدن منعکس‌کننده کثرتی از ارتباطات و پیوندهای متقابل است که فراتر از مرزها و جوامع ملی

۱. این مقاله بخشی از پروژه پژوهشی است که نامبرده با عنوان "جهانی شدن و ساختارهای نوظهور اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه: انتخاب‌های فراروی ایران" به سفارش دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در حال اجرای آن است.

۲. مرادعلی صدوقی، کارشناس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری است.

می‌روند. بدین صورت، یک بیان معمول و رایج این است که جهانی شدن فرایندی را تعریف می‌کند که رویدادها، تصمیمات و فعالیت‌ها در یک بخش از جهان، تبعات سریع (مثبت یا منفی) جهانی دارند. سه اردوی عمده نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جهانی شدن را به طور متفاوتی مورد نظر قرار می‌دهند. اردوی نولیب‌رال معتقد است که بازار جهانی موجب هماهنگی بین منافع ملت‌ها می‌شود. اردوی نوواقع‌گر معتقد به محوریت دولت در نظام بین‌المللی است. نومارکسیست‌ها معتقدند که جهانی شدن نسخه‌ی دیگری از استعمارگرایی است که آسیب‌پذیری و وابستگی جهان در حال توسعه را افزایش و شکاف میان فقیر و غنی را وسیع‌تر می‌کند. بسیاری از کشورها، دستاوردهای بالقوه‌ی پیوستن یا همگرایی در اقتصاد جهانی را شرطی ضروری برای توسعه و رشد اقتصادی بیشتر می‌دانند. بسیاری از کشورهای در حال توسعه با ملاحظه‌ی موفقیت جهان توسعه‌یافته، برای ورود به اقتصاد جهانی تلاش می‌کنند. یک فرایند قابل قبول و مؤثر برای بسیاری از کشورها، ورود به رقابت اقتصاد جهانی از طریق بلوک‌بندی‌ها یا گروه‌بندی‌های تاریخی است. از این‌رو منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن، قدم مهمی به سوی جهانی شدن و همچنین به عنوان یک سیستم حمایتی بر اساس مجاورت جغرافیایی و فرهنگی مورد نظر قرار می‌گیرد. دلیل عمده‌ای که برای عدم رجوع جهانی شدن به منطقه‌ی خاور میانه به عنوان یک منطقه‌ی تأثیرگذار در نظام بین‌الملل ارائه می‌شود، این است که خاور میانه از مسابقه‌ی اقتصادی جهانی عقب مانده است که خود به دلیل تنازع‌های سیاسی است و همین مسأله‌کنندی و کاهش توسعه در این منطقه را تشریح می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خاور میانه: حقایق پایه و شرایط اجتماعی و اقتصادی

مرزهای خاور میانه، بسته به فاکتور یا عامل مورد استفاده، به طور متفاوتی تعریف می‌شود. معمول‌ترین عاملی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، مذهب اسلام است. بدین طریق، خاور میانه علاوه بر جهان عرب، شامل کشورهای مستقل آسیای مرکزی، ایران، پاکستان، مالزی و اندونزی خواهد بود. لیکن این تعریفی جامع و مانع نیست و عوامل دیگری مانند تاریخ، فرهنگ و سنت‌ها را نادیده می‌گیرند. هرچند مرز بین این عوامل باریک است، اما تفاوت‌های مهمی را می‌توان شناسایی کرد. خاور میانه منطقه‌ای جغرافیایی است که از اقیانوس آتلانتیک در

غرب تا خلیج فارس در شرق گسترده است. شمال آن به مدیترانه و جنوب آن به صحرا منتهی می‌شود. این منطقه عمدتاً عرب است و سه بازیگر منطقه‌ای غیر عرب یعنی ایران، ترکیه و اسرائیل در آن حضور دارند. به منظور ارائه یک تعریف دقیق از خاور میانه، بیشتر نهادهای منطقه‌ای و چندجانبه، به این منطقه به عنوان خاور میانه و شمال آفریقا^۱ رجوع می‌کنند.

کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا از اقتصادهای دارای نفت غنی و کم‌جمعیت خلیج فارس تا اقتصادهای دارای منابع کم و پُرجمعیت نظیر مصر، مراکش و یمن متغیر هستند. درآمد‌های سرانه از زیر ۳۰۰ دلار در سال، در یمن تا حدود ۱۸۰۰۰ دلار در سال، در امارات متحده عربی متغیر هستند (بانک جهانی، ۱۹۹۹). کُل جمعیت این منطقه حدود ۳۶۰ میلیون نفر است که شش درصد آن در کشورهای ثروتمند خلیج فارس ساکن هستند. اتکاء به درآمد‌های نفتی و نوسان در قیمت‌های نفت و ناتوانی در بهبود بهره‌وری، به انزوای این منطقه از اقتصاد جهانی کمک کرده است و سقوط تولید ناخالص ملی سرانه به ۲۵ درصد بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶، این منطقه را بدترین عمل‌کننده جهان بعد از آفریقای جنوب صحرا تبدیل کرده است. همراه با نرخ‌های بالای رشد جمعیت (۵ تا ۶ درصد) و بی‌سوادی به‌ویژه در میان زنان، نرخ‌های وابستگی (۳۰ درصد) و نرخ‌های بیکاری (۱۵ تا ۲۰ درصد) نیز در حال اوج گرفتن هستند. به علاوه منابع طبیعی نظیر آب شیرین (آشامیدنی) و زمین زراعی رو به کاستی هستند که منجر به تکیه فزاینده بر واردات غذا می‌شود. گسترش شهری، با شتاب و بی‌نظم بوده که بهداشت و محیط را به خطر می‌اندازد (Rodenbeck, 1999). در سال ۱۹۹۰، بانک جهانی برآورد کرد که ۵/۶ درصد جمعیت منطقه فقیر هستند (یعنی روزانه با کمتر از ۱ دلار زندگی می‌کنند)، در مقایسه با شرق آسیا، ۱۴/۷ درصد و آمریکای لاتین ۲۸/۸ درصد (ERF, 1998). اما، اگر کشورهای ثروتمند و غنی نفتی را استثناء کنیم، بیشتر از یک‌سوم منطقه فقیر خواهند بود.

بر اساس نظر «مرکز تحقیقات اقتصادی»^۲ در سال ۱۹۹۸، شکاف رشد بین منطقه خاور میانه و شمال آفریقا و دیگر مناطق جهان در حال توسعه به علت گذار دموگرافیک کُند، باز بودن پایین در مقابل اقتصاد جهانی، ضعف در سطح اولیه تولید ناخالص ملی، کیفیت نهادها و

1. Middle East and North Africa (MENA)

2. ERF

کیفیت پایین‌تر آموزش می‌باشد. دو متغیر اول، علت بیش از ۵۰ درصد شکاف رشد هستند. این شکاف رشد در قسمت بعدی، در بررسی میزان و گستره جهانی شدن در منطقه نشان داده می‌شود.

گستره جهانی شدن: شواهد کمی و کیفی

از منظر اقتصادی، گستره جهانی شدن از لحاظ کمی با توجه به برخی شاخص‌ها و روندهای اقتصادی نظیر سطح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، عملکرد بازارهای سرمایه و تجارت سنجیده می‌شود و از لحاظ کیفی، شاخص‌هایی نظیر پنخس ماهواره‌ای و استفاده از اینترنت مورد نظر قرار می‌گیرند. گفته می‌شود که هرچه این شاخص‌ها بالا باشند، میزان همگرایی و پیوند منطقه با نظام جهانی بیشتر است.

برای اینکه یک کشور به عنوان یک عضو در نظام رقابتی موجود در جهان شناخته شود، به عنوان اولین قدم باید از سیاست‌های آزادسازی اقتصادی استقبال کند. موج خصوصی‌سازی جهانی در اواخر دهه ۱۹۸۰ به منطقه خاور میانه و شمال آفریقا رسید. در ابتدا، این فرایند کند بود، اما به تدریج جهش پیدا کرد. در طی سال ۱۹۹۵، کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا بالاترین نرخ رشد در درآمدهای خصوصی‌سازی را در میان مناطق در حال توسعه نشان دادند. در سال ۱۹۹۶، خصوصی‌سازی در کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا، ۸ درصد درآمدهای خصوصی‌سازی در کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌داد. اما، حجم و تراکم خصوصی‌سازی در این منطقه، در تعداد معدودی از کشورها به‌ویژه در مصر، مراکش، تونس و کویت متمرکز بود (ERF, 1998).

از کل جریان‌های سرمایه خصوصی به سوی مناطق در حال توسعه در طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶، خاور میانه فقط ۲ درصد را به خود اختصاص می‌داد که کمتر از مناطق دیگر بود. جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹، بعد از افزایش‌های قابل توجه در اوایل دهه ۱۹۹۰، کاهش یافت. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶، جریان‌های خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به منطقه خاور میانه و شمال آفریقا به حدود نیم درصد تولید ناخالص ملی رسید که میزان آن برای کل کشورهای در حال توسعه حدود ۱/۵ درصد بود.

به علاوه، جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به منطقه، عمدتاً در چهار کشور ترکیه، مصر، مراکش و تونس متمرکز بوده که حدود ۴۷ درصد کل جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به این منطقه را به خود اختصاص داده‌اند.

عربستان سعودی بزرگ‌ترین سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در منطقه را به خود اختصاص داده است که بیشتر آن در صنایع مربوط به نفت است که در سال ۱۹۹۶ به ۴۱/۳ میلیارد دلار رسید. جریان سرمایه‌گذاری از اکثر کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا به مناطق دیگر کاملاً پایین است و بیشتر جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از کویت سرچشمه می‌گیرد. به علاوه بر آورد شده که میزان سرمایه‌گذاری کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا که در خارج نگهداری می‌شود به حدود ۳۵۰ میلیارد دلار می‌رسد که بالاترین سطح فرار سرمایه به نسبت تولید ناخالص ملی برای هر منطقه از جهان است (ERF, 1998).

بازارهای این منطقه جزو «بازارهای نوظهور» دسته‌بندی می‌شوند. عملکرد بازارهای سرمایه در این منطقه کاملاً ناهمگن بوده و بسته به محرک‌ها و مقررات موجود، محدود به کشورها هستند. بازارهای سهام مصر و مراکش معمولاً عملکرد بهتری دارند که بیانگر میزان بالای تعهد این کشورها به اصلاحات اقتصادی است. آنها همچنین اخیراً در فهرست «شرکت‌های ناسد بین‌المللی»^۱ قرار گرفته‌اند. بازارهای سهام در منطقه نرخ‌های پایین^۲ را نشان می‌دهند. بازارهای سرمایه تا حدی ضعیف هستند و به جز ترکیه، بقیه چندان روان نیستند و فاقد نقدینگی کافی هستند. یک همبستگی قوی بین بازارها در مصر، اردن و مراکش وجود دارد (ERF, 1998). با این وجود، تعدادی از صندوق‌های سرمایه‌گذاری دوجانبه که روی خاور میانه و شمال آفریقا متمرکز هستند، در حال توسعه و گسترش می‌باشند.

در رابطه با تجارت، این منطقه برای صادرات کالاها یا محصولات اولیه و واردات نیازهای اساسی و کالاهای لوکس و خدمات، خیلی به بازارهای بین‌المللی متکی است. اما، سهم خاور میانه و شمال آفریقا از تجارت جهانی فقط حدود ۳/۴ درصد است. سطوح تجارت منطقه دارای همبستگی قوی با قیمت‌های نفت است که ساختار تجارت کشورهای خاور میانه و

1. International Finance Corporation. (IFC)

۲ Price-Earning

شمال آفریقا را تغییر داده است و رقابت‌پذیری منطقه در صادرات غیرنفتی را کاهش داده است. سهم تولید در صادرات غیرنفتی از ۱۰/۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۶/۴ درصد در سال ۱۹۹۵ رسید که میانگین رشد سالانه آن ۱۲/۶ درصد بوده است. از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۶ قیمت هر بشکه نفت تقریباً به نصف سقوط کرد، اما کُل صادرات در منطقه از ۹۸ میلیارد دلار به ۱۷۴ میلیارد دلار در طی همان دوره رسید که این واقعیت خود بیانگر افزایش سهم تولید در صادرات غیرنفتی است. با این وجود، صادرات کالاهای تولیدی یا کارخانه‌ای همچنان پایین است و صادرات کالاهای اولیه (عمدتاً نفتی) بیش از ۷۰ درصد کُل صادرات منطقه را تشکیل می‌دهد (ERF, 1998). همان‌طور که گفته شد اکثریت صادرات منطقه را صادرات کالاهای اولیه تشکیل می‌دهد که عمدتاً عبارت از کالاهای مرتبط با نفت، منسوجات و بعضی کالاهای تولیدی کوچک و سبک می‌باشند. اخیراً صادرات خدمات، به‌ویژه در کشورهای غیر صادرکننده نفت، افزایش پیدا کرده است. در سال ۱۹۹۰، سهم خدمات از کُل صادرات به طور متوسط به ۹ درصد در کشورهای صادرکننده نفت و تقریباً ۴۰ درصد در کشورهای غیر صادرکننده نفت رسید (ERF, 1998). جهانگردی و جوه ارسالی کارگران از خارج، کمک مهمی به دریافتی صادرات کشورهای مصر، اردن، مراکش و تونس کرد. واردات منطقه عمدتاً متشکل از خدمات ساختمانی (ساخت جاده، خانه‌های ساده، فرودگاه‌ها، پل‌ها، سیستم‌های آبرسانی و غیره حدود ۵۰ میلیارد دلار در سال)، غذا (شیر، گوشت، غله و غیره ۲۵ میلیارد دلار در سال) است. این کشورها فقط مقدار محدودی از محصولات فن‌آوری بالا را وارد کرده‌اند که حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد کُل واردات را تشکیل می‌دهد (Zahlan, 1999).

ده کشور منطقه، عضو سازمان تجارت جهانی^۱ هستند و هفت کشور نیز به عنوان ناظر شرکت می‌کنند. بیشتر دولت‌های ناظر، به استثنای یمن، درخواست عضویت کرده‌اند. اتحادیه اروپا^۲ بزرگ‌ترین شریک تجاری خاور میانه و شمال آفریقا است زیرا حدود ۲۵ درصد بازار صادرات (۱۷ درصد) و ایالات متحده آمریکا دومین و بزرگ‌ترین بازار واردات منطقه (۱۳ درصد) است. تجارت بین منطقه‌ای در منطقه خاور میانه و شمال آفریقا فقط ۹/۵ درصد کُل

1. WTO

2. EU

تجارت آن را تشکیل می‌دهد. گزارش اقتصادهای متحد عرب، (۱۹۹۷) منطقه خاور میانه و شمال آفریقا، پیوندهای تجاری کمی با شرق آسیا دارند و به همین علت توانستند از «طوفان جهانی» ناشی از بحران آسیا بگریزند.

در گزارش رقابت‌پذیری سال ۱۹۹۷، چهار کشور خاور میانه که عبارت بودند از مصر، اردن، اسرائیل و ترکیه در آن جای داشتند. این گزارش ۳۵ کشور را بر اساس شاخص‌های زیر طبقه‌بندی کرده بود: شاخص رقابت‌پذیری^۱، شاخص رشد^۲، شاخص رشد بازار^۳ و شاخص چشم‌انداز سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی. جدول صفحه بعد رتبه‌های این چهار کشور را نشان می‌دهد.

شاخص	شاخص رشد		شاخص رشد		شاخص رقابت‌پذیری		شاخص
	۱۹۹۷	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۶	
کشور	۱۹۹۷	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۶	کشور
مصر	۲۳	۱۷	۳۳	۱۱	۱۰	۲۸	۲۹
اردن	۴۳	۴۴	۴۳	۳۱	۱۲	۴۳	۲۸
اسرائیل	۳۹	۳۱	۲۷	۳۸	۳۰	۲۴	۲۴
ترکیه	۲۱	۱۵	۳۰	۲۵	۳۴	۳۶	۴۲

* منبع: گزارش رقابت‌پذیری جهانی برای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷، مرکز اقتصادی جهانی، داووس، سوئیس

جدول بالا، چشم‌انداز مثبتی را به‌ویژه برای مصر و ترکیه نشان می‌دهد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد منافع آن عمدتاً در تعداد کوچکی از کشورها متمرکز است که اصلاحات در آنها انجام شده و محیط مساعدی برای جهانی شدن وجود دارد. به‌طور کلی، تولید ناخالص ملی رشد ۴ درصدی را طی می‌کند و انتظار می‌رود تورم سالانه بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶ به ۶ درصد سقوط کند (ERF, 1998).

1. CI
2. GI
3. MGI

با انقلاب در فن آوری اطلاعاتی و ارتباطات راه دور، فرستنده‌های ماهواره‌ای عرب گسترش یافته‌اند. مالکیت آنها دولتی یا زیر نظر دولت است. گسترش و اشاعه ماهواره نسبت مستقیمی با سطح درآمد دارد. این نسبت در مصر ده درصد و در خلیج فارس ۵۰ درصد است. از این رو تولید برنامه‌ها عمدتاً به منظور مصرف خلیج یا مهاجران عرب طراحی می‌شود و تأکید بر تبلیغات تجاری، سرگرمی و تشویق سرمایه‌گذاری از رسانه‌های جهانی است. اخیراً حرکت بزرگی به سوی تولید داخلی برنامه وجود داشته است. مستقل‌ترین کانال، الجزیره است که پایگاه آن در قطر است و برنامه‌های زنده و جذابی تهیه می‌کند. اما چنین برنامه‌هایی عمدتاً در شهرهای بزرگ و مراکز شهری (۲۰ درصد کل جمعیت) که به تسهیلات ماهواره‌ای دسترسی دارند، متمرکز است.

در خاور میانه و شمال آفریقا تقریباً ۴۰۰ هزار کاربر اینترنت وجود دارد (که اگر اسرائیل را به آن اضافه کنیم به ۸۸۰ هزار می‌رسد) که در مقایسه با حدود ۲۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان بسیار کم است. میانگین سن کاربران اینترنت در منطقه ۲۹ سال است که ۷ سال از ایالات متحده آمریکا جوان‌تر است. این مسأله آشکار می‌سازد که تعداد تصمیم‌گیران یا مدیران میانی که از اینترنت استفاده می‌کنند، پایین است. زنان فقط ۴ درصد کل کاربران را تشکیل می‌دهند. به علاوه، در این منطقه مشکل زبان و محتوی وجود دارد، زیرا اکثر محتوای اینترنت، انگلیسی است و از لحاظ فرهنگی، جوابگوی نیازهای منطقه نیست (Hashim, 1999). وب‌سایت‌های عربی گسترش یافته‌اند، اما هنوز تعداد آنها کم است و تلاش‌هایی در جهت «عربی‌سازی» محتوای کلیدی برنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی و چندجانبه به عمل آمده است. دسترسی به اینترنت تا حد زیادی با سطوح درآمد و آموزش مرتبط است.

چالش‌های فراوری جهانی شدن در منطقه خاور میانه

خاور میانه دارای سنت دولت‌ها و پادشاهی‌های مرکزی قوی با رهبران سیاسی مُسن و سنتی است. اینها مایل به آزادسازی اقتصادی و بسته بودن حوزه سیاست و حکومت و نهادهای سیاسی (اقتدارگرایی سیاسی) هستند. عده‌ای معتقدند که این مسأله به همراه رقابت‌های ژئوپلیتیک، ناآرامی‌های داخلی، منازعه اعراب و اسرائیل، بنیادگرایی اسلامی و مهم‌ترین

چالش‌های فراروی جهانی شدن در این منطقه هستند. عده‌ای دیگر، چالش‌های فراروی جهانی شدن را ناشی از مشکل کلّی «جذابیت»^۱ منطقه برای بقیه جهان می‌دانند: جذابیت اجتماعی، جذابیت زیرساختی، جذابیت اداری یا حکومتی، جذابیت عوامل و جذابیت رقابتی.

۱- جذابیت اجتماعی

جذابیت اجتماعی به باز بودن جامعه در مقابل خارجی‌ها و سرمایه‌ خارجی و گرایش و طرز تلقی عمومی نسبت به آنها مربوط می‌شود. جهان به خاور میانه به عنوان یک «انبار باروت» همراه با گرایش فزاینده ضد غربی می‌نگرد. رسانه‌های خارجی نیز تصویر منطقه را بدتر نشان می‌دهند و اسلام را به عنوان یک مذهب ناسازگار و مسلمانان را به عنوان تروریست‌های گروگان‌گیر که به دنبال انتقام‌گیری از بی‌گناهان (غربی‌ها) هستند، معرفی می‌کنند (Niva, 1998). هشدار هانتینگتون مبنی بر فرارسیدن «جنگ تمدن‌ها» نیز به تأکید بر شاخص‌های فرهنگی به جای شاخص‌های سیاسی و تقویت دکترین یا به عبارت دیگر انگاره «دولت‌های یاغی» کمک کرده است. از نظر آنها، چهار دولت ایران، عراق، لیبی و سودان در خاور میانه «دولت‌های یاغی» هستند. از نظر آنها، بنیادگرایی اسلامی در حال جایگزینی تهدید کمونیستی در عرصه سیاسی جهانی است. سناریوی تهدید اسلامی، پارادایم بلوک‌ها و ایدئولوژی‌های متخاصم دوران جنگ سرد را برای آنها بازتولید می‌کند. غرب این را ضروری می‌داند تا زمینه‌سازان و جلوداران جنبش‌های اسلامی را شناسایی و مورد مقابله قرار دهد. اخیراً بعضی از دولت‌های منطقه تلاش می‌کنند تا به منظور افزایش جذابیت اجتماعی خود، تمام اسلام‌گرایان را متلاشی کنند، اما تلاش نمی‌کنند تا به مشکلات ریشه‌ای بپردازند که واقعاً به محبوبیت آنها ضربه زده است.

۲- جذابیت زیرساختی

جذابیت زیرساختی به معنای کیفیت و پوشش زیرساخت‌ها، حقوق و مالکیت معنوی و اداره آنها و ذخیره یا میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی موجود است. اکثر کشورهای این منطقه

1. Attractiveness

متکی بر زیرساخت‌های فنی نظیر ارتباطات راه‌دور و الکتریسیته هستند. اما، این منطقه دارای کمترین میزان خصوصی‌سازی زیرساخت‌ها است و بیشتر زیرساخت‌ها تحت مالکیت، کنترل و استفاده دولت قرار دارند. برآورد شده که منطقه خاور میانه و شمال آفریقا حدود ۱۱۵ پروژه زیرساخت خصوصی شده (۳ درصد ۴۰۰۰ پروژه برآورد شده در جهان) را دارا است. برآورد شده که تأمین نیازهای زیرساختی در منطقه (نیرو، ارتباطات راه‌دور، حمل و نقل، آب و بهداشت) نیازمند ۳۰۰ تا ۳۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری جدید است (BRF, 1998). وام‌دهندگان دوجانبه و چندجانبه فقط میزان کمی از این مقدار را فراهم خواهند کرد و با میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پایین، طرح‌های مشترک خصوصی داخلی و خارجی بیشتری مورد نیاز خواهد بود. اکثر کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا، جنبه مدیریتی خدمات دولتی به بنگاه‌ها و سرمایه‌گذاران، که یک بازدارنده کلیدی سرمایه‌گذاران خارجی است را نادیده می‌گیرند. حقوق و مالکیت معنوی و حاکمیت قانون نیز چندان بسط و توسعه نیافته است.

۳- جذابیت اداری یا حکومتی

جذابیت اداری به معنای توانایی عمومی نخبگان حاکم در رسیدن به وفاق در داخل و در محدوده حاکمیت قانون است. این بیشتر به عنوان یک شاخص «ثبات بلندمدت» در نظر گرفته می‌شود. این یک مشکل کلیدی در منطقه است، زیرا مشروعیت بسیاری از دولت‌ها شدیداً زیر سؤال قرار دارد. در خصوص جهت‌گیری‌ها، وفاق وجود ندارد و گفت‌وگو یا سازوکاری برای گفت‌وگو با مخالفان وجود ندارد. طول عمر بسیاری از رژیم‌ها (میانگین ۱۵ سال) کاملاً کوتاه است و مسأله جانشینی رهبری، یکی از عمیق‌ترین تهدیدات برای ثبات رژیم‌های منطقه است. به علت فقدان سازوکارهای دموکراتیک سالم و روان، در انتصاب‌های دولتی، اهمیت بسیار زیادی به تابعیت و وفاداری سیاسی داده می‌شود تا صلاحیت‌ها و قابلیت‌ها. به علاوه، ارتش از وزن بالایی برخوردار است. در سال ۱۹۹۷، میانگین هزینه دفاعی برای منطقه، شامل اسرائیل و موریتانی، حدود ۶/۹ درصد تولید ناخالص داخلی بود؛ در مقایسه، هزینه ناتو ۲/۲ درصد کل تولید ناخالص دولتی دولت‌های عضو، آسیای شرقی و استرالیا ۴/۷ درصد و آسیای مرکزی و جنوبی ۴/۹ درصد بود؛ میانگین جهانی در سال ۱۹۹۷، ۲/۷ درصد بود (Brooks, 1998).

در رابطه با جذابیت اداری و حکومتی، دو شاخص دیگر نیز وجود دارد: فساد در دولت و کیفیت بوروکراسی. خاور میانه و شمال آفریقا در سال ۱۹۹۷، نمره ۳ از ۶ را دریافت کرده است. فساد در سطوح پایین‌تر دولت، بالاتر است و معمولاً شکل رشوه‌های مرتبط با مجوزهای صادرات و واردات، کنترل تبادل‌ها، ارزیابی مالیات، حمایت سیاسی یا وام به خود می‌گیرد. اکثر کشورها نوسان‌هایی در شاخص‌های فساد حول میانگین منطقه‌ای نشان می‌دهند. کیفیت بوروکراسی یا نمرات بالاتر نشان‌دهنده استقلال از فشار سیاسی، توان و تخصص اداره همراه با تداوم سیاسی یا بدون وقفه خدمات دولتی و همچنین سازوکارهای شفاف آموزش و استخدام است. ایران و ترکیه، تنها دو کشوری هستند که میانگین آنها بالاتر از میانگین کشورهای منطقه خاور میانه و شمال آفریقا است (ERF, 1998, Prs, 1997). نمرات دو کشور، یک سطح متوسط تا بالا را نشان می‌دهد.

۴- جذابیت عوامل

جذابیت عوامل شامل در دسترس بودن و کیفیت منابع انسانی، منابع سرمایه‌ای و مواد خام است. این منطقه، بیشتر از لحاظ کیفیت و حفظ منابع انسانی رنج می‌برد تا از فقدان در دسترس بودن آن. این تصویر در کشورهای عربی منطقه، نسبت به اسرائیل، ترکیه یا ایران، تاریک‌تر است. درصد عرب‌هایی که تحصیلات عالی را طی کرده‌اند به حدود دو درصد جمعیت در سال ۱۹۹۶ رسید. این، حدود ۸ درصد جمعیت فعال اقتصادی را تشکیل می‌دهد. در سال ۱۹۹۵، تعداد دانشگاه‌ها به ۱۷۵ دانشگاه رسید. تحصیلات سطح دکتری هنوز توسعه نیافته است و بیشتر در خارج دنبال می‌شود. تعداد دانشجویان عرب در خارج به ۲۵۰۰۰۰ نفر می‌رسد. فرار مغزها به کشورهای پیشرفته صنعتی عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، بیش از ۵۰۰ هزار متخصص است. فقط کویت ظرفیت چشمگیری برای جذب و حفظ دانشمندان عربی را نشان داده است. این کشور در سال ۱۹۹۵ حدود ۶۶ درصد سطح فعالیت تحقیق و توسعه خود در سال ۱۹۹۱ را دوباره به دست آورد. به علاوه، هزینه‌های مربوط به تحقیق و توسعه^۱ در جهان عرب در سال ۱۹۹۵ دو درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌داد، در حالی که این میزان در هند ۷

1. Research and Development (R & D)

درصد، در برزیل ۶ درصد و در کشورهای صنعتی حدود ۳ درصد بود. بازده یا تولید علم (بر حسب تعداد انتشارات در ازاء هر میلیون نفر ساکن) در سال ۱۹۹۵ برای جهان عرب ۲۶ جلد بود، در حالی که این تعداد در اسرائیل ۱۹۲۶، در فرانسه ۸۴۰، در کره جنوبی ۱۴۴، در برزیل ۴۲، در هند ۱۹ و در چین ۱۱ جلد بود. محققان در جهان عرب در سال ۱۹۹۵، جمعاً ۷۱۳۹ مقاله در نشریات معتبر بین‌المللی منتشر ساختند (Zahlan, 1999). هرچند بازده علمی جهان عرب ممکن است قابل مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه باشد، اما به کارگیری یافته‌های علمی خیلی محدودتر است. منابع انسانی، علم و فن‌آوری عرب بیشتر از حد کافی هستند و یک عامل اجتماعی مناسب را تشکیل می‌دهند. اما، در فقدان سیاست‌های آموزشی عقلانی و مناسب و منافع مالی کافی، پتانسیل این منابع انسانی تلف می‌شود (Zahlan, 1999). علاوه بر فقدان منابع، فقدان تقاضا برای خدمات به وسیله عوامل داخلی وجود دارد. هم بخش خصوصی و هم بخش عمومی، به طور تقریباً انحصاری برای خدمات فنی بر شرکت‌های خارجی تکیه می‌کنند.

۵- جذابیت رقابت‌پذیری

جذابیت رقابت‌پذیری به معنای اهمیت موقعیت یک کشور و قابلیت‌ها و توانایی‌های آن در بازی رقابتی جهانی است. این همچنین شامل ترتیبات خاص، مقررات و انگیزه‌های مرتبط با سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف است. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، در میان کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا فقط تعداد معدودی که در آنجا برنامه‌های بازسازی ساختاری اقتصادی به طور مهمی قواعد و رویه‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را آزاد کرده و انگیزه‌های قوی‌یی را برای سرمایه‌گذاران بالقوه ایجاد کرده، عملکرد خوبی را نشان داده‌اند. اما، اکثر سرمایه‌گذاران به «موقعیت‌های انحصار رانت» و اکثراً به بخش‌های نفت و گاز رفته‌اند (ERF, 1998). هرچند صنایع غیرنفتی نظیر مواد شیمیایی، پوشاک، ماشین‌آلات، منسوجات، فرش و جواهر پتانسیل مزیت نسبی را دارند، اما هنوز زیر سطح عملکرد خوب قرار دارند. این مسأله به سیاست بلندمدت صنعتی‌سازی مبتنی بر جانمایی واردات و سطوح بالای تعرفه در کشورهای فقیر نفتی نسبت داده شده است، در حالی که کشورهای غنی نفتی، تمایل به باز شدن پیدا کرده‌اند. (بانک جهانی، ۱۹۹۵)

ناکامی منطقه در همگرایی در نظام جهانی، ناشی از این واقعیت است که کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا معمولاً بدون پرداختن به علل ریشه‌ای گرفتاری‌های غالب و شایع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، روی کسب بالاترین سطح جذابیت رقابت‌پذیری متمرکز می‌شوند. این منطقه اکنون خود را بین دو نیروی متقابل که گاهی اوقات تقویت‌کننده یکدیگر و گاهی اوقات رام‌کننده یکدیگر هستند، گرفتار می‌بیند. بخش بعدی به پویایی‌های جهانی و منطقه‌ای می‌پردازد که این منطقه آنها را تجربه کرده است:

خاور میانه: بین منطقه‌ای شدن و جهانی شدن

در منطقه خاور میانه، همگرایی منطقه‌ای به طور فزاینده‌ای به عنوان یک آلترناتیو یا گزینه بدیل توسعه اقتصادی مورد اشاره قرار می‌گیرد. اما، بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که آزادسازی چندجانبه رویکرد بهتری از ترتیبات تجارت آزاد منطقه‌ای است. عده‌ای دیگر، ترتیبات منطقه‌ای را رویکردی واقع‌گرایانه‌تر و «سنگ بنای» برای آزادسازی جهانی می‌دانند. تلاش‌های همگرایی منطقه‌ای، با موج استقلال بعد از جنگ دوم جهانی شروع شد و عمدتاً حول بخش عربی منطقه تکامل یافت. اخیراً نفوذهایی جهانی برای وارد کردن بازیگران منطقه‌ای غیر عرب و همچنین ایجاد شراکت‌هایی با مناطق همسایه وجود داشته است.

تلاش‌های همگرایی منطقه‌ای سیاسی و اقتصادی

عقل سلیم پیرامون همگرایی منطقه‌ای نشان می‌دهد که این در جایی مطلوب است که همگرایی اقتصادی و سیاسی منجر به منافع بیشتر شود. در سطح سیاسی، امنیت و هماهنگی سیاست‌گذاری‌ها، تنازع‌ها و تنش‌های منطقه‌ای را کاهش می‌دهد و سکویی برای هماهنگ‌سازی بیشتر منافع ایجاد می‌کند و منطقه را قادر می‌سازد تا به عنوان یک جبهه متحد در نظام جهانی عمل کند. از نقطه نظر اقتصادی، همگرایی زمانی کارآمد است که تلاش‌های معطوف به ایجاد تجارت بیشتر از تلاش‌های انحراف تجارت باشد.

تلاش‌های معطوف به همگرایی منطقه‌ای، عمدتاً عربی بوده‌اند؛ این عمدتاً به دلیل موج قدرتمند ملی‌گرایی پان‌عربی است که بعد از استقلال از قدرت‌های استعماری (فرانسه و بریتانیا)

منطقه را فراگرفت. سابقه این تلاش‌ها به سال ۱۹۴۵ بر می‌گردد که پیمان اتحادیه عرب^۱ تصویب و امضاء شد. هدف این پیمان تحکیم پیوندهایی بود که کشورهای عربی را به هم نزدیک کند و هماهنگی و همکاری بین آنها را، در ضمن حفظ استقلال و حاکمیت کشورهای عضو، افزایش دهد. فرض بر این بود که این موجب پیشبرد همکاری در امور اقتصادی و مالی، ارتباطات، مسائل فرهنگی و موضوعات بهداشت شود. در سال ۱۹۵۰، دولت‌های عضو اتحادیه عرب «پیمان همکاری دفاعی و اقتصادی مشترک» را امضاء کردند که هدف آن ایجاد سازوکارهای امنیت دسته‌جمعی شامل شورای دفاعی مشترک و یک کمیسیون نظامی دائمی بود. امروزه، اتحادیه عرب یک سازمان بزرگ است که ۱۷ آژانس تخصصی مرتبط با کارکردهای مختلف را زیر پوشش خود دارد. همچنین، ۱۵ کمیته دائمی وجود دارد که به بررسی موضوعاتی نظیر حقوق بشر، زنان و مسائل دیگر می‌پردازند. خود اتحادیه یک سازمان بسیار کوچک است که دارای ۴۰۰ کارمند در ستادهای مرکزی آن در قاهره است. در مقایسه، در ستادهای اتحادیه اروپا در بروکسل ۲۰۰۰ کارمند وجود دارد (Hudson, 1999). آژانس‌های تخصصی اتحادیه و کمیته‌های دائمی، در جهت همگرایی کارکردی در جهان عرب عمل کرده‌اند، اما خود اتحادیه به عنوان یک نهاد منطقه‌ای، در سطح سیاسی ناکام مانده است. این سازمان بیشتر در زمینه سازمان‌دهی یک موضع عربی مشترک در خصوص موضوعات بین‌المللی موفق بوده تا در تنظیم و حل و فصل اختلافات بین کشورهای عربی (Hudson, 1999). مهم‌ترین آنها، تنازع فلسطین - اسرائیل بود که این اتحادیه موضع تحریم عربی را سازمان‌دهی و حفظ کرد و بر مسأله بازگشت آوارگان فلسطینی تأکید نمود. اما، این هرگز موفق به سازمان‌دهی یک دفاع دسته‌جمعی مؤثر یا بازدارندگی علیه اسرائیل یا یک راه‌حل مذاکره‌ای برای تنازع نشد (Hudson, 1999).

دوره زمانی‌ای که از سال ۱۹۷۹ شروع و تا ۱۹۸۸ ادامه می‌یابد، شاهد چندپارگی منطقه‌ای کامل بود. درست قبل از جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۰، همگرایی مجدداً احیاء شد. سه سازمان فرومنطقه‌ای ایجاد شدند: ۱. شورای همکاری عرب^۲ شامل مصر، عراق، اردن و یمن؛ ۲. اتحادیه مغرب عربی^۳ متشکل از الجزایر، لیبی، موریتانی، مراکش و تونس؛ ۳. شورای

1. Arab League Pact

2. Arab Cooperation Council

3. UMA

همکاری خلیج فارس شامل بحرین، کویت، عمان، قطر، امارات متحده عربی و عربستان سعودی. ۱۵ کشور عربی که به این سازمان‌های فرعی تقسیم شدند، دو سوم تمام جمعیت عرب را تشکیل می‌دهند و دارای بالاترین تعداد دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقی هستند و ۹۰ درصد منابع سنتی انرژی و ۷۵ درصد آب و منابع کشاورزی را کنترل می‌کنند (Korany, 1999). در چالش سیاسی اول، یعنی حمله عراق به کویت، شورای همکاری عرب و اتحادیه مغرب عربی تجزیه شدند زیرا مصر به ائتلاف بین‌المللی ضد عراق پیوست و مراکش نیروهایی را به عربستان سعودی فرستاد. شورای همکاری خلیج فارس تنها سازمانی بود که ساختار خود را حفظ کرد، با این وجود نتوانست از حمله عراق به کویت، یعنی یکی از اعضای بنیانگذار آن، جلوگیری کند (Korany, 1999). از زمان ایجاد اتحادیه عرب، همگرایی اقتصادی در دستور کار منطقه‌ای بوده است. در سال ۱۹۵۳، کشورهای عربی یک موافقتنامه تجارت آزاد امضاء کرده‌اند که موانع تعرفه‌ای در خصوص کالاهای کشاورزی عربی را حذف و تعرفه‌های کالاهای صنعتی را کاهش داد. موافقتنامه وحدت اقتصادی عرب که در سال ۱۹۵۶ امضاء شد، به دنبال وحدت اقتصادی کامل میان مصر، عراق، اردن، کویت و سوریه بود. همین کشورها به استثنای کویت در سال ۱۹۶۴، بازار مشترک عرب را تشکیل دادند که به دنبال حذف تعرفه‌ها و موانع غیر تعرفه‌ای در طی یک دوره زمانی ده ساله بود (Shafik, 1999). ظهور نهادهای اقتصادی منطقه‌ای با افزایش قیمت‌های نفت مرتبط بود. همگرایی اقتصادی به طور فزاینده‌ای به معنای انتقال از دولت‌های غنی به دولت‌های فقیر شده است تا یک جریان مستحکم‌تر وابستگی متقابل اقتصادی (Shafik, 1999). به علاوه، اینها فقط اتحادهای سیاسی صرف بودند تا اقدامات و ابتکارهای واقعی معطوف به بازار.

بنابراین، جاذبه همگرایی اقتصادی در جهان عرب براساس مقتضیات و شرایط منطقه و به طور فزاینده‌ای براساس ویژگی‌های متحول اقتصادی جهانی استوار است. براساس نظر شفیق^۱، دو انگیزه و محرک به هم مرتبط برای تشویق همگرایی در سطح منطقه‌ای وجود داشته است: اولی انگیزه صرفاً سیاسی است که ریشه‌های آن در ایدئولوژی ملی‌گرایی عرب وجود دارد. جهان عرب به عنوان یک جهان یکپارچه اقتصادی، حمایت مهمی را برای همگرایی سیاسی

1. Shafik

معنی دار و پایدار منطقه فراهم می‌کند. انگیزه دوم بیشتر اقتصادی بود و از این دیدگاه نشأت می‌گیرد که مکمل بودن نعمت‌ها و مواهب در سراسر منطقه، اساسی برای توسعه بیشتر فراهم می‌کند. کشورهای پُر درآمد صادر کننده نفت، دارای سرمایه غنی هستند، اما از لحاظ نیروی کار و زمین حاصلخیز فقیر هستند. کشورهایی نظیر سودان، مصر، سوریه و مراکش دارای پتانسیل کشاورزی قابل توجه و نیروی کار ارزان بوده، اما فاقد سرمایه هستند. لبنان و اردن دارای پتانسیل کشاورزی قابل توجه و نیروی کار ارزان بودند، اما فاقد سرمایه هستند. لبنان و اردن دارای مازاد نیروی کار ماهر هستند. به علاوه، همگرایی منطقه‌ای تمام کشورها را قادر خواهد ساخت تا از صرفه‌جویی مقیاس در تولید، توزیع و استفاده از منابع منتفع شوند (Shafik, 1999). همین‌طور، جریان‌های نیروی کار و وجوه ارسالی مرتبط با مهاجرت، مهم‌ترین ویژگی همگرایی منطقه‌ای در خاورمیانه بوده است، زیرا وجوه ارسالی از کارگران مهاجر بیش از ارزش تجارت منطقه‌ای در کالاها و همچنین جریان‌های رسمی سرمایه بوده است (Shafik, 1999). اما، سطوح جریان‌های سرمایه خصوصی از دولت‌های غنی‌تر به دولت‌های فقیر در منطقه، بخش بسیار کوچکی از کل سرمایه‌هایی که در خارج نگهداری می‌شود و سیاست‌های اقتصادی دولت‌های فقیرتر در منطقه است. به علاوه، به علت اتحادهای سیاسی متغیر، نیروی کار آسیا اخیراً بر نیروی کار در منطقه خلیج فارس ترجیح داده شده است. همچنین، در سطح کارگران یقه سفید در کشورهای خلیج فارس، ما شاهد تلاش‌های ملی‌سازی هستیم. این خود، تهدیدی را برای جنبش یا تحرک نیروی کار در سطح بین منطقه‌ای ایجاد می‌کند.

«نگرانی‌های اقتصادی در کشورهای عمده تولیدکننده نفت به هیچ‌وجه به اندازه نگرانی‌های اقتصادی دولت‌های غیر تولیدکننده نفت، حاد و وخیم نیستند» (Noble, 1998.p.81). وقتی که اکثر کشورها در منطقه رکود اقتصادی را در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ علاوه بر رشد جمعیت و تنزل استاندارد زندگی تجربه کردند (۱/۳ درصد جمعیت کشورهای در حال توسعه در منطقه زیر خط فقر زندگی می‌کنند)، انگیزه یا محرک اقتصادی به طور فزآینده‌ای اهمیت پیدا کرد. به علاوه، تغییرات و تحولات در اقتصاد جهانی (به ویژه در تجارت)، نیاز به همگرایی را تقویت کرد. در سال‌های اخیر، تجارت درون منطقه‌ای سریع‌تر از تجارت جهانی در حال رشد بوده است. ترس از خارج ماندن از سه بلوک تجاری عمده تحت رهبری آمریکا،

ژاپن و اروپا، محرکی را برای تلاش‌های جدید جهت ترتیبات تجاری منطقه‌ای در سراسر جهان ایجاد کرده است (Shafik, 1999). در نتیجه تفاوت‌های فردی میان دولت‌های عربی، تلاش‌های همگرایی - چه سیاسی و چه اقتصادی - چیزی بیش از کنفرانس‌های سران نبوده است. یک پویایی جدید، یعنی جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ با دربر گرفتن همسایگان غیر عرب عمده نظیر ایران، اسرائیل و ترکیه، یک نظام خاورمیانه‌ای جدید را رشد بخشیده است. از این لحاظ، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، از یک موازنه قدرت بیشتر به یک موازنه منافع، یعنی از شکاف‌های سیاسی داخلی به یک جهت‌گیری اقتصادی بین‌المللی تر تحت فشار جهانی شدن، تغییر کرده است.

با این وجود، پیوندها بین سیاست و اقتصاد در منطقه هنوز از بین نرفته است و اختلاف نظرها بر سر چهارمین کنفرانس اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا که در نوامبر ۱۹۹۷ در دوحه قطر برگزار شد، به خوبی این را نمایان می‌سازد. این اختلاف نظرها قطر - که متعهد به تلاش‌های واشنگتن برای پیشبرد یک نظم منطقه‌ای «خاورمیانه جدید» بود که شامل اسرائیل نیز می‌شد - را در مقابل تعداد فزاینده‌ای از دولت‌های عربی خشمگین از سیاست‌های خشک سرانه

دولت اسرائیل (دولت بنیامین نتانیاهو)، قرار داد (Korany, 1999, p.55).

طرح ایجاد یک منطقه فراگیر تجارت آزاد در منطقه

بین الگوهای جهانی اقتصادی و الگوهای سیاسی - نظامی، تفاوتی وجود دارد. الگوی اقتصادی عمدتاً حول گروه‌بندی‌های اقتصادی نظیر اتحادیه اروپا، نفتا و آسه. آن شکل می‌گیرد در حالی که الگوی سیاسی - نظامی، شکل ائتلاف قدرت‌های تحت رهبری آمریکا به خود می‌گیرد. این تفاوت یا تباین، تا حد کمتری در منطقه خاورمیانه منعکس شده است. ایالات متحده آمریکا هنوز نفوذی قوی روی موضوعات انرژی دارد و یک بازیگر پیشرو در نهادهای مالی بین‌المللی است که دست‌اندر کار مسأله کمک و بدهی کشورهای در حال توسعه است. به طور دو جانبه، این کشور هنوز بزرگترین عرضه کننده کمک اقتصادی و نظامی به این منطقه است (Noble, 1999). دو پایه سیاست آمریکا از جنگ اول خلیج فارس به بعد، دکترین مهار دو جانبه ایران

و عراق و حمایت از فرآیند صلح اعراب - اسرائیل بوده است (Hubbell, 1998, p.8). ایالات متحده آمریکا به منظور دستیابی به این اهداف، در کشورهای متحد منطقه‌ای نظیر مصر، عربستان سعودی و اسرائیل دست به سرمایه‌گذاری زده و می‌زند. به ویژه، این کشور سرمایه‌گذاری‌های مهمی در اسرائیل کرده است. زیرا اسرائیل را «نماینده خود برای جنگ کردن با دشمنانش در منطقه» می‌داند (Hubbell, 1d998).

بهرغم تغییرات و تحولات در طرح‌های سیاسی جهانی، منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه همچنان ثابت باقی مانده است. حمایت از اسرائیل و دولت‌های متحد تولیدکننده نفت در منطقه، حفظ یک توزیع قدرت رضایت‌بخش، به طوری که منافع آمریکا و منافع متحدان کلیدی آن در منطقه مورد تهدید قرار نگیرند، از اولویت‌های ثابت آمریکا است. از نقطه نظر آمریکا، امنیت و بقای اسرائیل، برای رفاه فرهنگی و مذهبی غرب و همچنین حضور غرب در یک منطقه «بیگانه و تهدیدزا» از اهمیت حیاتی برخوردار است. تأمین امنیت عرضه نفت نیز از اولویت‌های اصلی آمریکا است، زیرا خاورمیانه حدود ۶۵ درصد ذخایر نفتی را دارا است و نسبت به دیگر کشورهای تولیدکننده نفت، از سطوح بهره‌وری بالاتری برخوردار است (Bromley, 1998). در نتیجه، سلطه و غلبه آمریکا در منطقه، کاملاً آشکار است و احتمالاً بیش از هر منطقه دیگری در منطقه خاورمیانه ادامه خواهد داشت. «این تنها قدرتی است که هم توانایی و هم علاقمندی خود برای به کارگیری توان نظامی قابل ملاحظه در این منطقه را نشان داده است» (Noble, 1999, p.66). در سراسر این منطقه، احساسات فزاینده ضد آمریکایی، به‌رغم تلاش‌های دولت کلینتون «برای تمایز بین اسلام‌گرایان «معتدل» و «افراطی» در بیانات سیاسی، نمی‌تواند مهار شده یا تحت کنترل درآید. این احساسی است که به علت حمایت آمریکا از دولت اسرائیل و دیگر دستگاه‌های حامی آن ایجاد شده است.» تشویق عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاست‌های مشارکت جویانه (که چندان اولویت آمریکانیست) نمی‌تواند مایه آرامش رهبران آتوکراتیک پادشاهی‌ها و جمهوری‌های منطقه باشد.

براساس «خاورمیانه جدید» پرز،^۱ موازنه به طرف توان اقتصادی متمایل شده است نه توان نظامی (Peres, 1993). در نتیجه، بسیاری از سیاست‌مداران آمریکایی و غربی، یک نظم

1. Peres

اقتصادی منطقه‌ای تحت رهبری یک دولت محافظه کار و سرمایه مدار اسرائیلی را، بهترین چشم‌انداز بلند مدت برای منافع آمریکا می‌دانند (Hubbell, 1998).

از زمان جنگ شش‌روزه، پیمان‌های صلح، کدهای رفتار متفاوتی ایجاد کرده‌اند. روابط دیپلماتیک، تبادل دیدارهای سران کشورها، سرمایه‌گذاری‌های مشترک و روابط اقتصادی، چندالگوی مشارکت را ایجاد کرده‌اند (Korang, 1999). با این وجود، اسرائیل فقط تلاش کرده تا به توافق‌نامه‌های تجاری دو جانبه با بعضی کشورهای مانند مصر، اردن و ترکیه برسد، اما طرح منطقه تجارت آزاد فراگیر منطقه‌ای هنوز مورد جدل است، همان‌طور که ما در اختلافات بر سر مشارکت در چهارمین کنفرانس کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۱۹۹۷ در قطر شاهد آن بودیم.

طرح آمریکا - اسرائیل برای یک منطقه تجارت آزاد فراگیر منطقه‌ای هنوز تحت بررسی و موشکافی است و اختلاف سیاسی زیادی در مورد آن وجود دارد. این امید وجود دارد که اروپا بتواند منطقه را از زیر یوغ هژمونی آمریکا خارج سازد. اروپا یک نیروی منطقه‌ای دیگر است که در این منطقه نقش ایفاء می‌کند.

طرح اروپایی - مدیرانه‌ای

در حالی که ایالات متحده آمریکا به امنیت و رفاه اسرائیل، جریان آزاد نفت و امنیت دولت‌ها و رژیم‌های دوست در منطقه اهمیت و اولویت می‌دهد، اتحادیه اروپا به ثبات منطقه‌ای اولویت می‌دهد (Perthes, 1998). اتحادیه اروپا سیاست آمریکا در منطقه را مورد انتقاد قرار می‌دهد و آن را بی‌ثبات کننده منطقه می‌داند؛ اما برخلاف امیدهای کشورهای عربی، اروپا قصد ندارد در مقابل سیاست‌های آمریکا در منطقه موازنه مقابلی ایجاد کند. از این لحاظ، اروپا طرح ژئوپلیتیکی خود را برای این منطقه، معروف به «شراکت اروپا - مدیرانه‌ای» یا «فرآیند بارسلون» را آغاز کرده است.

اتحادیه اروپا، به علت نزدیکی ژئوپلیتیکی، موافقت‌نامه‌های تجاری ترجیحی با کشورهای غیر عضو مدیرانه‌ای (یعنی همسایگان جنوبی) را حفظ کرده است. در طی سال‌ها، همان‌طور که قبلاً گفته شد، اتحادیه اروپا به عنوان یک «شریک تجاری عمده منطقه» رشد کرد. در

سال ۱۹۹۵، کنفرانس بارسلون روی یک استراتژی و مدل جدید برای شراکت بین اتحادیه اروپا و کشورهای مدیترانه‌ای منطقه متمرکز شد. هدف این شراکت، ایجاد یک منطقه تجارت آزاد بر اساس بند xxv گات، برای هر کشور شریک، فارغ از همگرایی اقتصادی بالقوه، موجود در داخل منطقه بود. این، نهایتاً منجر به ایجاد یک منطقه تجارت آزاد مدیترانه‌ای و فراهم کردن کمک مالی برای حمایت از تعدیل‌های لازم خواهد شد. کل اعتبارهای اتحادیه اروپا به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تحت موافقتنامه‌های Association در سال ۱۹۹۶ به ۴۸۰ میلیون دلار رسید که مراکش و تونس جزو ذینفعان مهم آن بودند (ERF, 1998). در آغاز سال ۱۹۹۶، اتحادیه اروپا، پیمان‌های جدیدی با اسرائیل، مراکش و تونس امضاء کرد و اکنون مذاکراتی با مصر، اردن، لبنان و دولت خود مختار ملی فلسطین^۱ در جریان است. نقشه آنها عبارت از ایجاد یک منطقه تجارت آزاد اروپایی - مدیترانه‌ای در کالاهای تولیدی کارخانه‌ای تا سال ۲۰۱۰ است (Owen, 1999).

این طرح، مزایا و معایبی دارد. از لحاظ مزایا، این به افزایش انگیزه‌ها برای سرمایه‌گذاری در منطقه کمک خواهد کرد. زیرا اعتماد را برای تجارت محلی و خارجی فراهم می‌کند. از لحاظ معایب، این توافقات ممکن است منجر به «عمودی شدن» روابط تجاری و ظهور یک نظام «مرکز و حاشیه» در منطقه مدیترانه شود که در آن اتحادیه اروپا، مرکز و بقیه کشورها، حاشیه خواهند بود. کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، دارای سطح بالایی از بار تعرفه روی تجارت هستند (۱۰ تا ۱۲ درصد)، در مقایسه با رقبای آنها (شیلی، کره و مکزیک) و همچنین کشورهای اتحادیه اروپا (یونان، ایتالیا و فرانسه) (ERF, 1998). به علاوه، این شراکت، نوید دسترسی ترجیحی بیشتر دولت‌های خاور میانه و شمال آفریقا به بازارهای اروپا را نمی‌دهد، اما اکثر آنها را متعهد به گشودن بازارهای خود به روی یک رقابت بین‌المللی شدید یعنی به روی شرکت‌های اروپایی می‌کند. این نمی‌تواند موانع کنونی که اتحادیه اروپا فراروی کارگران مهاجر یا صادرات کشاورزی منطقه قرار داده را کاهش دهد (OWEN, 1999).

پیامدهای سیاسی

عوامل خارجی نقش مهمی در پدید آمدن نتایج داخلی در درون کشورها ایفا می‌کنند.

1. PNA

اقتصاد سیاسی «جهانی شدن» ممکن است آزادسازی اقتصادی همگرایانه را در منطقه خاورمیانه پیش ببرد، اما دو جنبه‌گرایی عمودی «شمال - جنوب» را نیز تشویق می‌کند (Hudson, 1978). اگر واشنگتن به عنوان هژمون جهانی، یک «خاورمیانه جدید» را ترجیح دهد، این می‌تواند تأثیرات قدرتمندی روی نخبگان حاکم دوازده دولت ضعیف و متفرق شده اتحادیه عرب اعمال کند (Hudson, 1999:26). به علاوه، «حاشیه غیر عرب» به طور فزاینده‌ای بخشی از تعاملات درون عربی و بین عربی می‌شود: اسرائیل (پیامدهای امنیتی و اقتصادی)، ایران (انقلاب اسلامی شیعه) و ترکیه (منابع آب و صنعت تسلیحات) (Korang, 1999).

سیاستمداران منطقه با انتخاب‌های متعددی برای آینده مواجه هستند. سه طرح منطقه‌ای خاص خاورمیانه وجود دارد: شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه مغرب، و فرمول فرآیند صلح آمریکا - اسرائیل برای منطقه. علاوه بر این، یک طرح مشارکت اروپایی - مدیترانه‌ای برای آنهایی که حائز شرایط مشارکت هستند، وجود دارد. همچنین، انتخاب نپیوستن به هیچ طرحی یا پیوستن به یک سازمان جهانی نظیر سازمان تجارت جهانی یا پیوستن به هر دو یعنی عضویت در سازمان تجارت جهانی و سازمان منطقه‌ای وجود دارد. به علاوه، همیشه امکان احیای یک طرح عربی ویژه وجود دارد (Korany, 1999). بسیاری از محققان و اندیشمندان منطقه به دنبال بازتعریف هویت خود هستند به طوری که متناسب با سرنوشت جهانی شدن باشد. برای بسیاری از آنها یک مفهوم سکولار، غیر قومی یا غیر فرقه‌ای از شهروندی در یک جامعه مدنی و دموکراتیک، راهی برای خروج از این معما ایجاد می‌کند. کسب این هدف، جاه‌طلبانه و بلند پروازانه است، اما اگر این بیانگر چیزی باشد، بیانگر رد تمرکز غالب روی مذهب و موضوعات تمدن، در هر زمانی است که به خاور میانه اشاره می‌شود.

در تمام موارد، فقط عوامل داخلی می‌توانند وضعیت موجود در منطقه را متحول کنند. از این لحاظ، نیاز به یک رویکرد فعال و پیشگیرانه به علل اجتماعی و اقتصادی اپوزیسیون ستیزه‌جو وجود دارد. چون انتظار می‌رود جمعیت منطقه در سال ۲۰۵۰ دو برابر شود، فقدان سیاست‌های مناسب، جمعیت جوان و زیاد را به یک نیروی مخرب و بی‌ثبات کننده تبدیل می‌کند. کشورها یا دولت‌های کنونی خاورمیانه با یک معما در احیای اقتصادهایشان مواجه هستند: «آیا آنها بیشتر به منافع اقتصادی جهانی، هویت‌های محلی یا شهروندان به طور کلی

جوابگو و پاسخگو هستند؟» (Pfeifet, 1999, p.15).

همگرایی چه به صورت منطقه‌ای و چه به صورت جهانی برای کسب منافع بیشتر ضروری است. این بیشتر یک موضوع آمادگی است، یعنی، کشورهای منطقه چقدر برای برخورد با تبعات همگرایی آماده هستند؛ براساس نظر سیراگلدین،^۱ بررسی مطالعات اخیر نشان از باخت‌های اولیه یا دستاوردهای غیرمهم منطقه از همگرایی در اقتصاد جهانی دارند. این مسأله به فقدان شالوده‌های ساختاری و نهادهای اقتصادی در منطقه نسبت داده می‌شود که به اندازه کافی برای یک محیط رقابتی جهانی بالاتر بسط و توسعه نیافته‌اند. نسخه‌ای که تجویز می‌شود عبارت از بسط یک «اصلاح پایدار داخل محور» است که شامل مؤلفه‌های اساسی و بنیادی لازم برای هر «اصلاح خارج محور» باشد (Sirageldin, 1998). این مؤلفه‌ها عبارتند از:

- توسعه منابع انسانی

- برابری فرصت‌ها

- شفافیت در حکومت

- تقاضای محلی قوی و محیط پایدار.

اینها را باید از طریق اقدامات سیاسی زیر به دست آورد:

اولاً، اصلاحات نهادی باید یک اولویت باشد. باید به طرف کیفیت بوروکراسی، شفافیت، تمرکززدایی، حاکمیت قانون و استقلال تصمیم‌گیری پیش رفت. ثانیاً، اصلاحات اقتصادی پایدار و اساسی برای کسب ثبات اقتصادی کلان همراه با ایجاد تنوع و تشویق صادرات غیرنفتی رقابتی ضروری است. ثالثاً، آموزش و پرورش باید مبتنی بر نیازهای اقتصاد باشد. به طوری که مهارت‌های نیروی کار متناسب با نیازهای بازار باشد، تا بیکاری را کاهش دهد. رابعاً، تضمین امنیت اجتماعی و مداخلات سنجیده دولت به منظور کاهش مشکلات اجتماعی ضروری است. خامساً، کشورهای خاور میانه و مردم و نخبگان آن باید آخرین تلاش‌های خود را برای محتوای بومی بخشیدن به اینترنت و تلویزیون ماهواره‌ای به عمل آورند. و نهایتاً، هماهنگ کردن سیاست‌های منطقه‌ای به‌ویژه در حوزه‌های مدیریت منابع طبیعی، فن‌آوری، تجارت و امنیت

1. Sirageldin

برای کسب پایداری بیشتر ضروری است. چشم‌انداز این منطقه به‌ویژه با توجه به ظهور رهبران جدید و جوان در کشورهای نظیر مراکش، اردن و بحرین، خوش‌بینانه است. با این وجود، خاور میانه همچنان از منافع جهانی شدن محروم خواهد ماند، مگر این که به‌طور مؤثری با چالش‌های شناخته‌شده مقابله کند.



یادداشت‌ها

1. Bromley, Simon, (1998). "Oil and Middle East: The End of U.S. Hegemony?", *The Middle East Report*, Fall, 20.
2. Brooks, Risa, (1998). *Political-Military Relations and the Stability of Arab Regimes*, International Institute for Strategic Studies, New York: Oxford University Press, Adelphi Paper 324.
3. Corn, Georges. (1998). Avoiding the Obvious: Arab Perspectives on U.S. Hegemony in the Middle East, *The Middle East Report*, (Fall): 25.
4. *Economic Research Forum (ERF) for the Arab Countries, Iran and Turkey, 1998*. Economic Trends in the MENA Region, Cairo, Egypt ERF.
5. Hashim, sherif (1999). "Information Technology in the MENA Region", Paper Presented as part of the Workshop on Challenges and Opportunities for Development in the MENA Region, International Development and Research Center (IDRC), Middle East Regional Office, Cairo, Egypt, 26 January.
6. Hubbell, Stephen (1998). "The Containment Myth: U.S. Middle East Policy in Theory and Practice", *The Middle East Report* (Fall): 9-10.
7. Hudson, Michael, ed., (1999). "Arab Integration: An Overview". In *Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration*, New York: Columbia University Press.
8. Korany, Bahgat. The Arab World and the New Balance of Power, In *Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration*, edited by Michael Hudson.
9. Niva, Steve. (1998). "Between Clash and Co-operation: U.S. Foreign Policy and the Specter of Islam", *The Middle East Report* (Fall): 26-29.

10. Noble, Paul. (1999). "The Prospects for Arab Cooperation in a Changing Regional and Global System", *In Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration*, edited by Michael Hudson.
11. Owen, Roger, (1999). "Inter-Arab Economic Relations During the Twentieth Century: World Market versus Regional Market?" *in Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration*, edited by Michael Hudson.
12. Peres, Shimon and Arye Noar, (1993). *The New Middle East*, New York: Henry Holt.
13. Perthes, Volker (1998). "Points of Differences, Cases for Cooperation: European Critiques of U.S. Middle East Policy". *The Middle East Report* (Fall): 30.
14. Pfeifer, Karen et al. (1999). "Reform or Reaction?", *The Middle East Report* (Spring 1999): 15.
15. Political Risk Services, Inc. (PRS), 1997.
16. Rodenbeck, Max. (1999). "An Emerging Agenda for Development in the Middle East and North Africa", paper Presented as part of the workshop on challenges and Opportunities for Development in the MENA Region, IDRC, Middle East Regional Office, Cairo, Egypt, 26 January.
17. Sakr, Naomi, (1999). "Satelite Television and Development in the Middle East", *Middle East Report* (Spring) 6-10.
18. Shfik, Nemat (1999). "Labor Migration and Economic Integration in the Middle East", *in Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration*, edited by Michael Hudson.
19. Sirageldin, Ismail, (1998). "Globalization, Regionalization and Recent Trade Agreements: Impact on Arab Economics". Cairo, Egypt- Economic Research Forum, Working Paper 9817.
20. Tibi, Bassam, (1999). "From Pan-Arabism to the Community of Sovereign Arab States: Redefining the Arab and Arabism in the Aftermath of the Second Gulf War". *In Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration*, edited by Michael Hudson.

21. *Unified Arab Economics Report*, (1997). Dubai, UAE.
22. World Bank, (1995). *Claming the Future: Choosing Prosperity in the Middle East and North Africa*, Washington, DC: The World Bank.
23. World Bank, (1995), *World Development Report*, Washington, D.C. The World Bank.
24. Zahlan, Antoine, (1999). "Technology: A Disintegrative Factor in the Arab World", in *Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration*, edited by Michael Hudson.

